بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 10 اسفند 1393.

محصل عرض ما تا اینجا این هست که روایات بحث ما نسبت به آن نکته ای که ما فعلا در صدد بحث آن هستیم تقریبا مطلب تازه ای نداشته است و ما نتیجه بحث های سابقمان این بود که برداشتی که از ایه قرآن داشتیم این بود که ورثه نسبت به مازاد بر دین مالک هستند به نحو ملکیت کلی فی المعین. اما نسبت به مقدار دین مالک نیستند در نتیجه اگر دین، دین مستوعب باشد ورثه مالکیتی ندارند مگر بعد از اینکه دین داده شود و از خارج مثلا دین داده شود یا یک جوری دین فراغت حاصل شود تا ورثه بتوانند دین را به ملکیت خودشان در بیاورند. حالا یک بحث اینجا هست البته یک روایت دیگر مانده است آن روایت را در بحث آینده در موردش صحبت می کنم. چه ثمره ای دارد این بحث هایی که ما داشتیم در مورد اینکه آیا در واقع سه تا مبنای اصلی حالا صرف نظر از اینکه قائم دارند یا خیر سه تا مبنای اصلی می شد اینجا ذکر کرد. یک مبنا این است که ورثه مالک کل مال هستند هم در دین مستغرق و هم در دین غیر مستغرق. یک بحث دیگر این بود که ورثه اصلا مالک نیستند حتی در دین غیر مستغرق هم مالک نیستند مگر بعد از اداء دین که مالک می شوند. یک جور دیگر این هست که نه، در دین غیر مستغرق نسبت به مقدار دین مالک نیستند نسبت به مازاد بر مقدار دین مالک هستند که ما در واقع این مبنای اخیر را اختیار می کردیم. تفاوت های اینها چیست؟ یک سری مرحوم شیخ ثمره بین این اقوال را طرح می کند بعضی ثمرات ریزه کاری دارد حالا آنها بماند ولی به نظر من یک ثمره اصلی که در این بحث هست که این مهم تر از سایر ثمرات هست که در این بحث هست آن این است که اگر ما گفتیم که ورثه مالک هستند به یک معنا ثمره عملی هم شاید نباشد به یک معنا شاید ثمره علمی باشد ولی حالا عرض می کنم. آن این است که اگر ورثه مالک باشند در این بحث که آیا جواز تصرف در مال دارند یا خیر اصل اولی جواز تصرف است. برای اینکه نتوانند در مال تصرف کنند نیاز به دلیل داریم. هر مقدار از ادله محجوریت ورثه نسبت به مال استفاده شد ملتزم می شویم. استفاده نشد اصل اولی این هست که الناس مسلطون علی اموالهم. شخص مسلط بر اموالش است. یک قانون کلی وجود دارد قانون این است که شخصی که مالک هست، مالک سلطه بر مال دارد و غیر مالک هم بر مال سلطه ندارد. اصل احترام مالکیت مالک. این اصل البته بعضی موارد تخصیص خورده است. یک رساله ای مرحوم جد ما دارند ایضاح الاحوال فی حالات تاریه علی الاموال، در مورد مواردی که این قانون تخصیص خورده است و استثنا نسبت به این مال چیز شده است. بیست و دو سه مورد را ایشان استقصاء کرده اند و از چیزهای مختلف فقه به دست آورده اند که اینها را می شود در مال تصرف کرد بدون اجازه مالک و در موردش بحث کرده اند. ولی به هر حال اصل اولی در مال جواز تصرف است مگر دلیل مخرج داشته باشیم. این اگر ما ورثه را مالک بدانیم. اگر اصلا ورثه را مالک ندانیم خب ملکش نیست و نمی تواند تصرف کند از آن طرف برای جواز تصرف باید دلیل اقامه کنیم چون مالک نیست. اما اگر گفتیم که، و این نکته را هم ضمیمه کنم. مالک نیست جزو مباحات هم نیست بعضی چیزها مباحات است خب اشخاصی که مالک هم نیستند حق تصرف دارند و امثال اینها. این ماترک جزو مباحات نیست که مالک هم نباشد متعلق حق غیر است و امثال اینها. وقتی مالک نیست حتی سلطه داشتنش بر مال هم نیاز به دلیل دارد. ولایت داشتن ورثه بر مال نیاز به دلیل دارد. هر مقداری که ولایت ورثه بر مال اثبات شد خب ما می گوییم که ولایت دارد. هر مقداری که جواز تصرف آن در مال اثبات شد می گوییم جواز تصرف دارد و الا نمی شود در مال تصرف کرد. اما مبنای سومی که اختیار می کردیم مقتضایش چیست؟ خب در اینکه در کل مال نمی تواند تصرف کند خب چون مالک کل نیست آن بحثی نیست. ولی آیا می تواند به عنوان اصل اولی البته در مال تصرف کند به مقداری که حق دیّان و امثال اینها محفوظ باشد. تصرف در مال کند با حفظ مقداری که برای دیّان هست. آیا یک همچین حقی را دارد یا خیر به نظر می رسد که کسی که مالک کلی در مال باشد اگر این مالکیتش طرف نداشته باشد. ما قبلا این بحث مالکیت ملک کلی را عرض کردیم گاهی اوقات کسی که مالک در یک مال هست مالک در مال هست در ذمه شخصی. جایی که مالک در مال هست در ذمه شخص آن شخص حق دارد که این ملک این را به او تحویل دهد. ولی اگر نه، شخصی مستقیما مالک در مال هست بدون اینکه ذمه دیگری در کار باشد اینجا اصل اولی این هست که در آن سلطه داشته باشد. حالا در جایی که دو نفر ملکیت کلی در یک مال داشته باشند تکلیف چیست آن یک بحث دیگر است که ما در آنب حث ارطال مستثنات به آن تناسب آن بحث را طرح می کردیم آنها را ممکن است بگوییم که جایی که دو نفر در یک مال به نحو کلی حق داشته باشند باید رضایت هم را جلب کنند. ولی جایی که یک نفر بیشتر حق ندارد و یک نفر بیشتر ملکش نیست. اگر دیگری هم وجود دارد دیگری فقط ذی حق است. مالک نیست. ظاهرا شخصی که به خصوص این ذی حق هایی که دیّان و اینها به نظر می رسد ولو حقشان به عین تعلق می گیرد ولی حقشان به عین هست و کأنه در ذمه این ورثه هستند. این ورثه هستند که ملزم هستند که دین دیّان را ادا کنند و امثال اینها. اصل اولی این هست که حق تعیین با ورثه باشد. و ورثه بتوانند در مال تصرف کنند که روایات هم این ولایت بعضی روایاتی که خواندیم بود که در واقع ورثه کأنه می توانند مال را ولایت دارند برای اینکه چه جوری دین دیّان را ادا کنند. این از بعضی از روایت های گذشته هم این ولایت ورثه نسبت به نحوه اداء دین دیّان را هم برداشت کرده بودیم. طبق قاعده این جوری به نظر می رسد که ورثه بتوانند در مال تصرف کنند البته به مقداری که دین دیّان محفوظ بماند. این طبق قاعده است. ولی این طبق قاعده بودن باید دید که در روایاتی که در بحث ما هست بر خلاف این مطلب استفاده می شود یا نمی شود. چون آن روایاتی که ما خواندیم دو مرحله دلالت داشت. یک مرحله بحث که آیا مالکیت ورثه هست یا نیست مالکیت میت آن بحث هایی که تا حالا می کردیم می گفتیم از این حیث مطلب جدیدی از آن استفاده نکردیم ولی آنها یک حیثیت های دیگری هم در این روایات است از آنها می شود برداشت شود که مثلا ولو ورثه مالک هستند ذاتا هم مالک بدانیم محجور هستند. این است که روایات مسئله را از این حیث جواز تصرف و عدم جواز تصرف یک بار دیگر باید به ان توجه کنیم. عمده روایاتی که در مورد بحث هست یکی روایت عباد بن سهیب بود. موثقه عباد بن سهیب که مفاد موثقه عباد بن سهیب این بود که تا مال ادا نشود ورثه حق نسبت به مال ندارند. تعبیر روایت عباد بن سهیب این بود. انما هو بمنزله دینٍ لو کان علیه لیس للورثه شیءٌ حتی یعدوا ما أوصی به من الزکات. تا وقتی که دین ادا نشده است ورثه شیئی برایشان نیست. یا در موثقه زراره لیس للورثه سبیلٌ علی رغبه العبد و ما فی یده من المال و المتاع الا ان یضمنوا دین الغرما جمیعا که فیکون تا آخر روایت. یک سری روایات از آن استفاده می شود که شرط مالکیت ورثه اصلا اداء ما اوصی به من الزکات هست که البته ما این را این جوری معنا می کردیم که اینکه بخواهد مالک آن عین خارجی بشود آن مالک عین خارجی بشود این شرطش این است که باید به اصطلاح زکات داده شود. ولی ممکن است شخصی بگوید که اینها علاوه بر مالکیت نسبت به آن عین خارجی از آن استفاده شود که تصرف در آن مال خارجی هم ندارد اگر کسی مالک آن عین خارجی نمی شود. اگر حق تصرف داشته اینجا جایش این است که باشد که ولو مالک آن عین خارجی نیست ولی حق تصرف دارد. کأنه اطلاق مقامی اقتضا می کند که جواز تصرف در مال هم متوقف بر اداء دین دیّان باشد. جواز تصرف در مال هم متوقف بر دین دیّان باشد به این تقریب ما بگوییم که از این روایت استفاده می شود که جواز تصرف تا اداء دین دیّان نشود نمی شود تصرف کرد.

سوال:... روایت می گوید که مالک نیستم حتی اگر اطلاق مقامی را قائل نشویم نیازی نداریم که حتما اطلاق مقامی بگیریم و عدم جواز تصرف را استفاده کنیم...

پاسخ: نه، مالک بودن نسبت به عین خارجی مالک نیست. ولی اگر ما گفتیم که نسبت به عین خارجی مالکیت نیست. مالکیت به نحو کلی است. ما می گفتیم اصل اولی این است که شخصی که کلی را مالک است بتواند ملکش را از عین استیفا کند یعنی از عین ملک خودش را استسهال کند. خب این روایت کأنه می خواهد بگوید که یک همچین حقی نسبت به استسهال مال از ملکش نداشته باشد. این یک نوع حقی هست که نسبت به عین مال تعلق می گیرد. حالا حتی ممکن است شخصی بگوید لیس للورثه شیءٌ تنها ملکیت را نفی نمی کند حق استسهال ملکیت نسبت به عین را هم نفی می کند. یعنی اصل اولی این است که شخصی که ملک کلی دارد بتواند ملکش را این حق داشته باشد که آن ملکش را از این مال خارجی به دست بیاورد ولی لیس للورثه شیءٌ این را هم می خواهد بگوید که یک همچین حقی ندارد. به هر حال یا به اطلاق لفظی یا به اطلاق مقامی جواز تصرف ورثه در مال را قبل از اداء دین این روایت نفی می کند. خب این یکی دو تا روایت این طرف قضیه که ظاهرش این هست که ولو دین مستغرق هم نباشد دیگر حق ندارد فقط در دین مستغرق نیست در دین غیر مستغرق هم حکم، به خصوص در مسئله زکات که نوعا این جور نیست که زکات تمام دین شخص را در موثقه زراره هم اطلاق دارد یعنی ذیلش به خصوص صور مختلفی که آیا زیادی آمد زیادی به ورثه برگردانید چیزش این است که دین صورت مسئله اش خصوص دین مستغرق نیست. دین مستغرق و غیر مستغرق را هر دو اش را شامل می شود خب این یک طرف روایات. از آن طرف از روایت عبدالرحمن بن الحجاج استفاده می شد که اگر جایی که یقین نداریم دین مستغرق هست می شود این مال را درش تصرف کرد. البته تصرف کرد به مقداری که به دین لطمه وارد نکند آن روایت عبدالرحمن بن الحجاج که مرصله بزنطی هم مشابه آن بود تعبیرش این بود دیگر.

إِنِ اسْتَيْقَنَ أَنَّ الدَّيْنَ الَّذِي عَلَيْهِ يُحِيطُ بِجَمِيعِ الْمَالِ فَلَا يُنْفِقُ عَلَيْهِمْ وَ إِنْ لَمْ يَسْتَيْقِنْ فَلْيُنْفِقْ عَلَيْهِمْ مِنْ وَسَطِ الْمَالِ

جایی که یقین ندارد هنوز هم دین ادا نشده است می شود به ورثه داده شود البته خب به مقداری که پیداست صورت مسئله جایی هست که دین باید محفوظ باشد و الا اگر دین محفوظ نباشد حق تصرف در چیز ندارد. خب این دو دسته روایات را چه جوری با هم جمع کنیم؟ یک روایتی بود که الّا ان یضمنوا مطرح کرده بود ما می گفتیم که آن بحث ضمان ممکن است حالا مرحوم شیخ ضمان را به یک معنای خاصی گرفتند گفتند ضمان به معنای تعهدی که ذمه میت را فارغ می کند نیست بلکه مجرد ضمان به عهده گرفتن هست ولو هنوز ذمه میت مشغول الذمه باشد. نفس تعهد ورثه به اداء این باعث می شود که بشود در مال تصرف کرد. ما می گفتیم که دلیل نداریم که ضمان به این معنا باشد. ضمان می تواند به همان معنای ضمان شرعی باشد. وقتی ضمان شرعی شد الا ان یضمنوا با آن مطلب اداء دین هیچ تنافی ندارد. پس موثقه زراره را با آن موثقه عباد بن سهیب ما می گفتیم که مفادشان با هم یکی است. آنها با هم دیگر تنافی ندارند. پس بحث ضمان این وسط نمی تواند حلال مشکل باشد. مهم این است که این دو روایت را با آن روایت عبدالرحمن بن حجاج این جوری حل کرد البته شیخ با یک بیان دیگری می گوید که ضمان مشکل را حل نمی کند. که حالا من وارد آن بیان نمی شوم. مرحوم شیخ یک وجه دیگری برای جمع بین این دو تا روایات اتخاذ کرده است. در مسئله هشتم ایشان تعبیرشان این است من عین عبارت مرحوم شیخ را می خوانم که در مسئله نهم به یک سبک دیگری بحث را دنبال کرده است ولی در مسئله هشتم ایشان بعد از اینکه می گوید بین این دو تا روایات را نمی شود با ضمان فرق گذاشت می گوید

فالأولى حملها على الإنفاق بعد عزل القدر المتيقّن من الدين،

ایشان روایت عبدالرحمن بن حجاج را مقید می کند می گوید ما این را تقیید کنیم به اینکه اگر عزل کرد قدر متیقن از دین را می تواند در مال تصرف کند.

**يقّن من الدين، و إنّ وليّ الميّت أو الورثة يجب عليه مع عدم الإحاطة أن لا يحبس حقّ الورثة لأجل الغرماء، بل يعزل حقّهم و ينفق الباقي**

خب اینکه ایشان روایت عبدالرحمن بن حجاج را حمل کرده است به صورت عزل. وجه این حمل چیست؟ چرا آن را به صورت عزل حمل کرده است؟ خب یک مطلب ممکن است ما این جوری بیان کنیم بگوییم که این روایت عبدلرحمن بن حجاج در اینکه هنوز دین نداده می شود در مال تصرف کرد در این مطلب صریح است که با وجود دین و قبل از اداء دین جائز هست که در مال تصرف شود. ولی این صراحت را ندارد که حق دیّان را انسان عزل نکرده بتواند در مال تصرف کند. ما کأنه از آن طرف آن روایتی که می گوید که دیّان را تا ادا نکردی حقشان را نمی توانید در مال تصرف کنید آن با این می سازد که حق دیّان از باب اداء حق دیّان از باب خالی شدن ماترک از دین میت است. اگر ما بگوییم با عزل کردن دین میّت از ماترک خارج می شود متعین می شود در آن معزول. این اصلا منافاتی با آن روایت چیز ندارد.

سوال: با اینکه ادا کند..

پاسخ: ادا کردن که خصوصیت ندارد. دین ادا نکردید ولی دین چیز شد خودش دین را یعنی دین کردن آن پیداست که دین از این باب است آن روایت ضمان را هم همین می گفتیم دیگر. موثقه زراره را وقتی با او چیز می کردیم می گفتیم که دین از این باب هست که تا وقتی که دین به مال تعلق دارد نمی شود در مال تصرف کرد ولی اگر دین از مال خارج شد به نحوی از انحاء که عزل یک صورتی اش هست که سبب می شود که دین را از مال خارج کند. دین را اگر از مال خارج کند این خودش یک نوع یعنی اداء دین از باب این که ماترک را از دین فارغ کند. یعنی خالص کند ماترک را. تعلق دین به ماترک را از بین بردن است. از باب مثال هست روش متعارفی هست که برای اینکه بخواهیم ماترک از دین خالی شود باید ادا کنیم. اما حالا عزل هم یک راه دیگر است که آن هم یک راهی هست که باعث می شود که دین از ماترک خارج شود. خب این جوری ما مثلا تقریب کنیم. البته این تقریب متوقف بر این هست که خارجا اینکه عزل باعث می شود که دین از ماترک خارج شود ثابت شود. و الا مجرد اینکه شما عزل کردید به چه دلیل دین از کل این مال خارج می شود تعین پیدا می کند در آن معزول اگر دلیلی داشتیم در اینکه ماترک با عزل قسمتی از آن از دین فارغ می شود این جمع خیلی جمع خوبی هست رو همین جهت در قسمت مسئله هشت که مرحوم شیخ وارد می شود بحث را می برد روی بعضی روایاتی که از آن استفاده می شود که عزل سودمند است. خصوص روایاتی که در بحث، در مسئله هشتم خیلی در آنجا که می خواهد این بحث را دنبال البته بعدا مسئله عزل را در مسئله هشتم هم دارد ولی در این قسمت که می خواهد توضیح دهد هیچ روایات مربوط به عزل را نیاورده است. ولی در قسمت نهم همین جا پای روایت های عزل را پیش کشیده است که از بعضی روایات استفاده شود که خود عزل مؤثر است. عزل باعث می شود که ماترک از دین خارج بشود و دین تعیّن پیدا کند در معزول. آن روایتی که عرض کردم که گذاشتیم در این بحث بخوانیم. این روایتی است که مرحوم شیخ هم در مسئله نهم، مسئله هشتم هم این روایت را آورده اند ولی در مسئله نهم به خصوص بیشتر به آن تکیه کرده ام. این روایت یعنی مجموع روایاتی است فقط یک روایت هم نیست. جامع الاحادیث جلد 24 صفحه 336. خب این ورایت را بخوانیم، روایت در تهذیب و استبصار وارد شده است معلقا ازحسین بن سعید

الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنِ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّهُ قَالَ فِي رَجُلٍ تُوُفِّيَ فَأَوْصَى إِلَى

این کلمه اینجا توفی دارد یا کلمه توفّی الله یتوفل انفس حین موتها. مرحوم آقای بروجردی یک موقعی در درس به صیغه معلوم خوانده بوده است و یک کسی گفته بوده است که آقا تُوَفّیَ است. آقای بروجردی فرموده بودند که باب تفعل که باب لازمی است. بعد یک نفر به ما گفته است که الله یتوفّی انفس حین موتها. آقای بروجردی خیلی ... شده بود از این آیه قرآنی که خوانده است.

به هر حال فی رجل توفّیَ، متوفی می گوییم دیگر.

فِي رَجُلٍ تُوُفِّيَ فَأَوْصَى إِلَى رَجُلٍ وَ عَلَى الرَّجُلِ الْمُتَوَفَّى دَيْنٌ فَعَمَدَ الَّذِي أُوصِيَ إِلَيْهِ فَعَزَلَ الدَّيْنَ لِلْغُرَمَاءِ فَرَفَعَهُ فِي بَيْتِهِ وَ قَسَمَ الَّذِي بَقِيَ بَيْنَ الْوَرَثَةِ فَيُسْرَقُ الَّذِي لِلْغُرَمَاءِ مِنَ اللَّيْلِ مِمَّنْ يُؤْخَذُ قَالَ هُوَ ضَامِنٌ حِينَ عَزْلِهِ فِي بَيْتِهِ يُؤَدِّي مِنْ مَالِه

ببینید وصی آمده است مال غرما را عزل کرده است در خانه خودش قرار داده است و بقیه را تقسیم کرده است. امام علیه السلام می فرمایند که این تقسیم صحیح است آن مال غرما در همان مالی که این برای غرما گذاشته است تعین پیدا می کند ولی در جایی که می توانسته است این مال را به غرما بدهد ضامن هست. هو ضامنٌ حین ازله فی بیته، هنگامی که در بیتش قرار داده است و به آنها تحویل نداده است به غرما. ولی بینید اگر قرار بود که این عزل صحیح نباشد خب الآن مجرد اینکه این مال برود این باعث نمی شود که از مال این وصی برود. باید برویم از مال بقیه ورثه بگیریم. این میگوید کأنه این عزل صحیح است ولی وصی ضامن است باید حالا که عزل کرد زودتر این را تحویل صاحبش بدهد.

سوال: اگر عزل صحیح نبود وصی ضامن نبود برای...

پاسخ: نه چون هنوز تلف نشده است مال آن.

سوال: ورثه یا .... گذاشته خانه اش و به کسی هم تحویل نداده است ضامن.. برای دیان ضامن ورثه که

پاسخ: نه این می گوید که ضامن دُیّان است. ضامن دیان است نه ورثه.

سوال: اگر که برای ورثه ضامن باشد ما می دانیم که ... به همین مقدار بیشتر باقی نمانده است متعین می شود یعنی به ورثه بدهیم که بدهند به دُیّان دیگر خب یراست بدهیم به دُیّان

پاسخ: بحث این است نسبت به دیان چیز است. می گوید که اولا می گوید ورثه هیچ این وسط هیچ چیزی مشکلی برایشان ایجاد،

سوال: برای ترکه به همین مقدار مال دیّان باقی مانده است بیشتر که نمانده است بقیه را تقسیم کرده اند

پاسخ: بحث این است که آنها که هست از آنها بگیرید. اگر هنوز قسمتی از مال اگر تلف شود و هنوز دین ادا نشده باشد از مال دیّان کم نمی شود چون هنوز دین ادا نشده است باید دین را ادا کنند. دست چیز ها هست از ورثه بگیرید. آنها تقسیم شده است ولی تقسیم شدن که تلف شدن ندارد.

سوال:.. اگر فرض بگیرید که صحیح نباشد این مالی که

پاسخ: صبر کنید قبل از این. این فرض شده تقسیمی که انجام شده است تقسیم صحیح است. اگر قسم الذی بقی بین الورثه، مشکل این نیست که تقسیم، تقسیم صحیح است یا غلط است. مفروض گرفته است که تقسیم صحیح است و امام هم اینها را تقریر می کند. مشکل، مشکل این نیست که آن تقسیمات غلط است و اینها. هم عزل را صحیح می داند و هم تقسیمات را صحیح می داند. فلیسرق الذی للغرما من اللیل. میگوید آن که برای غرما هست. مفروض گرفته است که این مالی که الآن هست این برای غرما هست. امام هم این را تأیید می کند. می گوید چرا مال غرما را، هو ضامنٌ حین ازله فی بیته. مال غرما را چرا نرفتی به آنها تحویل بدهی. این مال غرما این جا است چرا این مال غرما را پیش خودت نگه داشتی و جای دیگر نبردی. کأنه با نفس ازل این مطلب صحیح است.

سوال:... از دین ملک ورثه است ...

پاسخ: نه تصرف معلوم نیست متلف باشد. هنوز هم موجود باشد آن در صورتی بود که از بین برود.

سوال: اینجا عزل خصوصیت ندارد.

پاسخ: بحث این است که هنوز هم مال موجود است. حالا که موجود است خب باید بروند از او بگیرند.

سوال: ببخشید شاید از این بابت کوتاهی کرده باشد در دادن بدهی به غرما برای چی برود سراغ ورثه. حتی ما بگوییم عزل هم صحیح نبوده است ولی تصالحی صورت گرفته است که این مال شما ..

پاسخ: تصالح با کی صورت گرفته است؟

سوال: با خود ورثه چه کاره هستند

پاسخ: به این معنا من این را می دهم به غرما حالا اگر ندادم به غرما کی ضامن غرما است .... بروند سراغ ورثه

پاسخ: ورثه چون هنوز مال دُیّان تلف نشده است. فرض این است که نتیجه این بحث این می شود که این آقا فوقش این است که ضامن ورثه باشد نه ضامن غرما.

سوال: نه بحث ضامن ورثه دیگر مطرح نیست. یعنی این قرار بوده است که این را بدهد به غرما

پاسخ: خب نداده است کوتاهی کرده است نسبت به ورثه کوتاهی کرده است.

سوال:.... ضامن غرما است اول بدهی را بپردازد

پاسخ: ضامن غرما است نه ضامن ورثه. فرض کنید که

سوال: فی بیت این دخالت دارد در

پاسخ: یعنی حین عزله یعنی عزل صحیح است این عزلی که صحیح است یعنی شما عزل کردید عزلتان صحیح ولی مال غرما را نرفتی به آنها تحویل بدهی. فرض کرده است که عزل صحیح است این مال، مال غرما است شما حق نداشتید مال غرما را نگه دارید. مال غرما را باید می رفتید تحویل می د ادید اگر این مال، مال غرما نبود این چیزی ندارد. فوقش این است که نسبت به ورثه کوتاهی کرده است و مال ورثه را تلف کرده است و باید نسبت به ورثه بدهد. اما نسبت به غرما، ضامن غرما هست و امثال اینها به آنها ربط ندارد یعنی در واقع در این روایت هست که غرما می آیند و بیخ خر این را می گیرند. نه از ورثه می گیرند. در حالی که اگر عزل صحیح نبود باید می رفتند از ورثه می گرفتند و ورثه فوقش از این اقا بگیرد روایت این مضمون را نمی گوید. شبیه همین در روایت های دیگری هم چندین روایت هست که این مضمون در آن وارد شده است. در چیزهای ارجاعات این باب مراجعه کنید روایت های دیگرش هم حالا بگذارید بعضی روایاتش که در این جلد هست را هم بخوانم. این روایت حسین بن سعید عن ابن ابی عمیر عن حماد عن حلبی عن ابی عبدالله علیه السلام از جهت سندی معتبر است بحثی در آن نیست. حمادی که از حلبی نقل می کند ابن ابی عمیر از او نقل می کند حماد بن عثمان هست از عبیدالله حلبی. ذیلش دارد و عنه، یعنی عنه یعنی عن الحسین بن سعید. عن عمرو بن عثمان خزاز است که ثقه است و بحثی در آن نیست. عن المفضل عن زید الشحام عن ابی عبدالله علیه السلام. خب زید شحام هم در وثاقتش بحثی نیست. آن که هست این مفضل بن صالح ابی جمیله است که همان بحث معروف در موردش هست که ما اشاره کردیم به این بحث ابی جمیله مفضل بن صالح که آن بحث ها که در موردش هست همان بحث هایی بود که قبلا گذشت که به نظر ما ثقه است. این روایت مضمونش را در دعائم قاضی نعمان آمده است ولی قاضی نعمان یک مقداری روایت ها را دستکاری می کند. یعنی سعی می کند توضیحات خود، یک نقل به معنای اجتهادی کرده است. عن جعفر بن محمد

أَنَّهُ قَالَ فِي رَجُلٍ أَوْصَى إِلَى رَجُلٍ وَ عَلَيْهِ دَيْنٌ فَأَخْرَجَ الْوَصِيُّ الدَّيْنَ مِنْ رَأْسِ مَالِ الْمَيِّتِ فَقَبَّضَهُ إِلَيْهِ وَ صَيَّرَهُ فِي بَيْتِهِ وَ قَسَمَ الْبَاقِيَ عَلَى الْوَرَثَةِ وَ نَفَّذَ الْوَصَايَا ثُمَّ سُرِقَ الْمَالُ مِنْ بَيْتِهِ قَالَ يَضْمَنُ لِأَنَّهُ لَيْسَ لَهُ أَنْ يَقْبِضَ مَالَ الْغُرَمَاءِ بِغَيْرِ أَمْرِهِمْ

این دیگر آن چیزهایی که ما در آن روایت می خواستیم استظهار کنیم و اینها این خیلی صریح است که کأنه مال غرما هست با این که آن را جدا کرده است این مال غرما شده است و حق نداشته است مال غرما را به غیر اذنشان قبض کند و در خانه خودش به آنها ندهد. همان حین ازله فی بیته را به این تعبیر آورده است که یک مقداری تعبیر صریح تر و روشن تری هست. اما دو تا روایت دیگر هست فی روایت سلیمان آن کتاب الزکات است آن را بعدا می خوانیم. یک روایت دیگر روایت ابان، من باب 26 انه یجب، همین ابواب 26 این باب 26 روایت 3. این هست

محمد بن یعقوب عن الحسین بن محمد عن معلی بن محمد عن بعض اصحابه عن ابان بن عثمان این یک سند. یک سند دیگر حسین بن سعید عن فضاله عن ابان عن رجل قال سألت ابا عبدالله علیه السلام این هم دو. این یک سری بحث های چیزی دارد که فردا انشاءالله توضیح دهم. هم بحث های سندی دارد هم بحث های متنی اش

سوال:....کسی که عزل کرده است وصی بود دیگر؟

آره خب حالا اینها را بحث می کنیم. که آیا می شود از وصی القای خصوصیت کرد یا خیر. شیخ یک بحث هایی در وصی دارد در مسئله 9 آن را مراجعه بفرمایید مسئله اش را شیخ مفصل دارد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و ال محمد